هو العلیم

انتظار ظهور ظاهری و باطنی

نقش ولایت امام زمان در رشد عقلانی و اخلاقی جامعه

نیمه شعبان ـ سال 1430 هجری قمری

بیانات

آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم
بسم الله الرّحمن الرّحیم
و صلّی الله علی سیّدنا و نبیّنا أبی‌القاسم محمّد
و علی آله الطیّبین الطاهرین
و اللعنة علی أعدائهم أجمعین

ارتباط وثیق جشن میلاد امام زمان عجّل الله تعالی فرجهُ الشّریف با انتظار ظهور حضرت

امروز روز میلاد امام زمان عجّل الله تعالی فرجهُ الشّریف است؛ میلادی که خصوصیّتی دارد و توقّعاتی به دنبال دارد که در سایر میلادها و مناسبات ائمه و معصومین علیهم السّلام نیست. میلاد امام زمان علیه السّلام همراه با توقّع ظهور آن حضرت است و همراه با التجاء و توجّه و نیاز و درماندگی و بیچارگی شیعه در فراز و نشیب حوادث زمانه نسبت به آن منجی کل و برپاکنندۀ رایت عدل و داد و صداقت است.

این مطلب موضوعی است که در نفس و ضمیر و قلب و فکر همۀ افراد، اعم از شیعیان آن حضرت و سایر منتحلین به نحله‌های مختلف و حتّی سایر ادیان وجود دارد. حالا علّت و دلیل این مطلب چیست؟ و چرا ما منتظر ظهور آن حضرت هستیم؟ و حقیقت آن ظهور در چه پدیده و حادثه‌ای تبلور پیدا می‌کند؟ آیا ظهور آن حضرت فقط به معنای آمدن ظاهری آن حضرت است یا نه، ظهور آن حضرت به معنای توحید و حکومت عدل است؟!

ما به‌خاطر برقراری این حکومت عدل، به ظهور حضرت نیاز داریم و به‌واسطۀ فقدان این مسئله تمام جوامع بشری دنیا چشم‌انتظار آن منجی و در انتظار ظهور آن مظهر عدل پروردگار است. عدل پروردگار باید در این دنیا تجلّی پیدا کند، صدق پروردگار باید در این دنیا ملموس و مشهود بشود، و حقیقت توحیدیّۀ پروردگار نسبت به همۀ بندگان باید در این دنیا مورد مشاهده و توجّه همۀ افراد قرار بگیرد.

کمال عقول به‌واسطۀ سیطرۀ ولایی امام زمان در عصر ظهور

امام باقر علیه السلام در روایتی که روایت خیلی عجیبی است و تمام حقیقت ظهور در همین روایت مندرج است، می‌فرمایند:

«إذا قامَ قائِمُنا وَضَعَ اللهُ یَدَهُ عَلیٰ رُءُوسِ العِبادِ فَجَمَعَ بِها عُقولَهُمْ و کَمَلَتْ بِهِ أحلامُهُمْ»[1]؛ وقتی که قائم ما ظهور کند خداوند دستش را بر سر همهٔ بندگان قرار می‌دهد.

حالا یا می‌توانیم این‌طور معنا کنیم: «خداوند دست خودش را بر سر همهٔ بندگان قرار می‌دهد.» مثل اینکه در آیات داریم: ﴿یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ﴾؛[2] و «دست خدا بالای همهٔ دست‌ها، و قدرت خدا مافوق همهٔ قدرت‌ها، و اراده و مشیت نافذهٔ خدا بر همهٔ اراده‌ها و مشیّت‌ها قاهر است.» یا اینکه معنا این‌طور باشد: «خدا دست امام زمان را بر سر همهٔ بندگان قرار می‌دهد و به‌واسطهٔ هیمنه و سیطرهٔ ولایی او که بر سر همهٔ افراد می‌آید، عقول افراد به مرتبهٔ کمال می‌رسد.»

نکته در همین‌جا است که وقتی ولایت مطلقهٔ امام معصوم علیه السلام حاکم بشود آن موقع عقول به کمال می‌رسد؛ یعنی وقتی که حکومت امام زمان علیه السلام بدون نگرانی و ترس و خوف از ابناء

---

[1] الکافی، ج 1، ص 25.

[2] سورهٔ فتح (48) آیه 10.

مدرم روما مامز ،نارود رگمتس و رئاج مآکح و نامز
ی‌من‌ورییدادعتسا ۀبترم زا اهل‌قع ،دریگب‌تسد هب‌ار
افخ ۀبترم زا و دنوشی‌م جراخ نومک ۀبترم زا و دنیآ
و بسانم ۀنیمز ۀطساوهب ینعی ؛دنسری‌م روهظ هب
و یرکف تیّنما و یعامتجا تیّنما رولبت و روهظ
ۀمه زا بلق تیّنما و یسفن تیّنما و یداقتعا تیّنما
تیّنما طقف هن ـ ناسنا یدوجو رشارش و تاهج
ۀبترم هب لقع اجنآ رد ـ یسایس تیّنما و یداصتقا
س‌رپی‌کیدار تیّلعف‌نابدرن و اههلپو دراذگی‌ماپ دشر
.دنکی‌م یط یرگید زا

ۀبترم ناماه رد وا لقع دورن ناتسبد هک یاهچب
تباثدادعتسا ۀبترم نامهرد و دنامی‌م یقابتیّلوفط
علاطا و ملع و دنک دشر لقع هکنیا‌یارب .دوشی‌م
و لقع دشر یارب بسانم ۀنیمز دیاب دورب‌لااب‌ناسنا
.تسا هسردم هنیمز نآ ؛دشاب‌هتشاد دوجو ملع دشر
و مود سلاک و لوا سلاک هب هسردم رد دیاب هچب
دیاب یسلاک رهرد روطن‌یمه و دورب موس سلاک
نودب ،طیحم و طیارش زا ینارگن و فوخ نودب
فوخ نودب و ،مظان زا فوخ نودب ،مّلعم زا فوخ

از مسائل و جوانبی که وجود دارد، در حال امن و امنیّت درس بخواند تا بتواند آن عقل نهفته و استعداد خدادادی را که در وجود و کمون او قرار داده شده است به فعلیّت برساند و پلّه‌های ترقی را یکی یکی طی کند تا اینکه به مرتبهٔ کمال ظاهری و کمال اجتماعی ـ که وصول به مرتبهٔ تخصّص در یکی از مراتب علم است ـ نائل بشود. اگر اینطور باشد او می‌رسد، وإلّا اگر اینطور نباشد نمی‌رسد و می‌ماند.

بچه اگر فرد مستعدّی باشد ولی در محیطی باشد که در آن محیط خوف و ترس هست و مورد تهدید قرار می‌گیرد، این بچه با استرس نمی‌تواند درس بخواند و رشد کند. اگر این بالا بیاید و استعداد و آمادگی برای رسیدن به مطالب بالاتر را داشته باشد ولی از نظر اقتصادی نتواند خود را در همچنین مرتبه‌ای قرار دهد بازهم می‌ماند. چقدر از جوانها و چقدر از مردم هستند که استعداد و فهم و قابلیّت آنها برای رسیدن به مطالب بالا، بسیار بالاتر از این افرادی است که الآن در جوامع علمی شرکت می‌کنند؛ ولی به‌واسطهٔ فقر مادی و فقر اقتصادی، از رسیدن به آن مطالب عاجز هستند! حالا فرض بکنید

که انسان به آن مجامع علمی رسید اما اطلاعات و معلومات و مدارک کافی برای این مطلب ندارد؛ یعنی استعداد دارد و از نظر اقتصادی هم متمکّن است و موانع هم منتفی است و در مجامع علمی شرکت میکند، اما کتاب نیست که بخواند یا کتاب در اختیارش نیست یا کتابهای ضعیف و فرسوده و از تاریخگذشته در اختیار او قرار داده میشود. چه کتابی بخواند؟ پس تمام این استعدادها همه از بین میرود و نمیتواند به شکوفایی برسد.

بنابراین ببینید چقدر مقدّمات و مسائل مختلفی باید دست به دست هم بدهند تا بتوانند یک فرد را از مرتبۀ استعداد و نقصان به مرتبۀ فعلیّت دربیاورند. این مسئله و جهت کلّی در تکامل بشری ـ که عبارت است از کمال عقلی و رسیدن به مرتبۀ عقل المستفاد ـ برای افراد بشر حاصل نمیشود مگر به واسطۀ تهیّۀ و ایجاد زمینه و بستر مناسب برای مراتب تزکیه و تربیت نفس، و تا این زمینه آماده نشود این استعداد در مرتبۀ کمون خود باقی میماند.

علت چشمانتظاری جمیع جوامع بشری نسبت

به ظهور منجی

بشر همواره برای رسیدن به نقطهٔ کمال، عطش شدیدی دارد و به‌دنبال رسیدن به فعلیّت می‌گردد که احساس می‌کند ندارد. انسان این خلأ را احساس می‌کند. اگر احساس نکند پس سنگ است! این سنگ است که طلب ندارد، سنگ است که توقّع ندارد، آجر است که چیزی نمی‌خواهد، و درخت است که انتظار چیزی را ندارد! اما بشر به‌دنبال امنیّت در این دنیا چشم‌انتظار ظهور حضرت است، چون می‌بیند که این فعلیت نیست و وجود ندارد، و می‌بیند که راهی که بتواند او را به این مرتبه برساند در اختیار او نیست، و راهی که در اختیار او می‌گذارند و نمایه‌هایی که به او ارائه می‌دهند، همیشه ناقص است و راه به جایی ندارد؛ یک تجربه پس از تجربه، تجربهٔ بعد پس از آن تجربه، همین‌طور تجربهٔ بعدی بعد از آن تجربه، و مدام تجربه بعد از تجربه! بالأخره آخرش چه شود؟!

انسان به‌دنبال رفع خلأ می‌گردد، چون احساس خلأ می‌کند و احساس می‌کند که وجود او فقط اینی نیست که دارند به او ارائه می‌دهند؛ مثل اینکه

احساس می‌کند این غذایی که در اختیار او قرار می‌دهند برای او زینت، بلکه برای افرادی است که خیلی از او پایین‌ترند یا اصلاً غذایی است که باید برای دام بگذارند ولی در جلوی انسان گذاشته‌اند. این را انسان می‌فهمد و تشخیص می‌دهد که آنچه ارائه می‌شود فایده‌ای ندارد و ﴿لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِن جُوعٍ﴾[1] است. این را انسان درک می‌کند و در وجود خودش احساس می‌کند و از این در به آن در می‌رود و از آن در به این در می‌زند تا بالاخره ببیند کدام دری باز می‌شود که بتواند حاجات و تعقّلات او را برآورده کند.

دلیل سیراب شدن روح کمال‌جوی انسان در زمان ظهور امام زمان

حکومت عدل امام زمان علیه السّلام حکومت صدق است و دروغ در آن حکومت جایی ندارد و مکر و حقه‌بازی در آن حکومت راهی ندارد. در آن حکومت شفّافیّت است؛ از لطفی که به دنیا می‌آید

---

[1] سوره غاشیه (88) آیه 7. ترجمه: «نه چاق و فربه می‌کند و نه گرسنگی برطرف می‌نماید.»

مطلب برایش شفاف است تا آن پیرمردی که در صد
سالگی از دنیا می‌رود مطلب برایش شفاف است و
در هیچ نقطه‌ای از نقاط زندگی ابهام وجود ندارد و
در هیچ مرتبه‌ای از مراتب حیات شک و تردید راه
ندارد. آن حکومت صدق مطلق و شفافیّت مطلق و
صفای مطلق و بهاء مطلق و نور مطلق است، و این
چیزی است که انسان را سیراب می‌کند و گرسنگی
روح را برطرف می‌کند و داروی همۀ دردهای
جهالت و غوایت و ضلالت و انانیّت و اعتباریّت و
توغّل در دنیا و ریاسات است.

لذا امام علیه السّلام می‌فرماید: «**وَ کَمَلَت بِه**
أحلامُهم؛ تمام توقّعات و انتظارات انسان به مرتبۀ
کمال می‌رسد.» یعنی دیگر هیچکس نمی‌تواند
بگوید: چرا من این طور نشدم؟ چرا به من ظلم شد؟
اگر اینطور بود من آنطور نمی‌شدم! اگر با من این
طور برخورد می‌شد من الآن در این بهره نبودم!
دیگر هیچ بهانه‌ای برای هیچ فردی در هیچ نقطه‌ای
و در هیچ مرتبه‌ای وجود ندارد! تمام افراد احساس
استواء و یکرنگی و یکنوعی در پیشگاه نزول
فیوضات الهی دارند و تمام افراد به یک مرتبه خود را

در پیشگاه مقام ولایت متمتّع و بهره‌مند می‌بینند.

تمام افراد به‌اندازهٔ سر سوزنی در مخیّلهٔ‌شان هم خطور نمی‌کند که چرا حضرت الطافشان به یکی کم شده و به یکی زیاد شده است، یا چرا حضرت به آن شخص استانداری داده و به من نداده است، یا چرا حضرت آن شخص را فرماندار فلان شهر در آن نقطهٔ دنیا کرده و من را نکرده است، یا چرا حضرت فلان منصب را به فلان رفیقش یا برادرزاده‌اش یا خواهرزاده‌اش یا پسر عمّه و یا پسر خاله‌اش داده، ولی به من نداده است. این مسائل در زمان ظهور حضرت اصلاً به مخیّلهٔ کسی خطور نمی‌کند تا بخواهد برود به حضرت نامه بدهد: یا ابن‌رسول الله، مگر ما چه مشکلی داشتیم؟! حالا اگر ما را استاندار نمی‌کردی الاقلّ شهردار می‌کردی یا تا حدّاقل به چند نفر بگوییم که بکن، نکن، چه‌کار بکن و چه کار نکن! بالأخره ما هم آرزو داریم! بالأخره ما هم آمدیم و رفتیم، ولی از این پست‌ها به دست نیاوردیم! اقلاً چند تایی زیر دستمان می‌گذاشتی تا امر و نهی کنیم و با این عقده از دنیا نرویم!

تمایز حکومت الهی از سایر حکومتها از حیث شوق اکتساب ریاستهای دنیوی

چرا قضیّه اینطور است؟ به همان میزانی که در این دنیا مشاهده میکنیم و کردیم که با تمام توان و با تمام قدرت و با استفاده از جمیع حیله‌های شیطانی در دنیا برای رسیدن به مقامات دنیوی از هیچ جنایتی فروگذار نمیکنند، در زمان ظهور حضرت با همین توان و به همین نحو از ریاست و رسیدن به فرمانداری و استانداری فرار میکنند! اصلاً خودشان را به امام زمان نشان نمیدهند تا یک وقت حضرت به آنها نگوید که بیا ببینیم کجایی؟ راستی فلانجا استاندار نداریم، میخواهیم تو را بگذاریم! فرار میکنند و مخفی میشوند تا حضرت آنها را نبینند! البتّه اینطور که دارم میگوییم، غلط است و من میخواهم بگوییم که مردم در زمان حضرت چه تفکّری پیدا میکنند. به همان مقداری که برای رسیدن به ریاست در این دنیا با سرعت نور حرکت میکنیم که فقط کم نمانده است تبدیل به انرژی بشوییم (طبق همان فرضیهٔ نسبیّت و امثال ذلک که میگویند) که آن هم از اعجاز است که تاحال انرژی نشده‌ایم، و به

همان میزانی که برای رسیدن به ریاست و غلبه بر حریف و کوباندن حریف به هر قسمی و به هر شکلی و به هر نوعی، به سرعت نور حرکت می‌کنیم، مردم در زمان حضرت با همین سرعت نور از این ریاسات فرار می‌کنند! جداً فرار می‌کنند! این فرق بین حکومت توحید و بین حکومت عالَم اعتبار است.

شما خیال می‌کنید مالک اشتر که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را برای حکومت به مصر فرستاد، آیا در قلب و در ذهنش رسیدن به حکومت مصر بود؟ والله العظیم، قسم به جان خود امیرالمؤمنین، اگر در فکر و مخیّلۀ مالک اشتر به اندازۀ یک ثانیه هم خطور کرده باشد! من الآن از قول او می‌گویم و روز قیامت هم جواب می‌دهم؛ چون معلوم است و نیازی به بازخواست و این حرف‌ها ندارد، چون اوصاف و احوال مالک معلوم است و تاریخ نشان می‌دهد که در تمام عمرش حتی یک ثانیه هم خطور نکرد که از امیرالمؤمنین جدا بشود! استاندار مصر شود؟! این حرف‌ها چیست؟! استاندار و حاکم

شام؟! حاکم ایران؟! حاکم حجاز؟! حاکم یمن؟! این حرفها چیست؟! برای مالک یک لحظه جدا شدن از امیرالمؤمنین با مرگ او مصادف بود! با مرگ و نابودی و اضمحلال او برابری میکرد! کجا مالک میخواست به مصر برود؟!

شما خیال میکنید سلمان میخواست به طرف مدائن حرکت کند؟! کجا میخواست؟! عُمَر سلمان را خواست و گفت: «میخواهم حکومت مدائن را به تو بدهم.» گفت: «چرا میخواهی حکومت مدائن را به من بدهی؟! ببر به بقیه بده!» گفت: «مگر آنجا حاکم نمیخواهد؟» گفت: «اینقدر حاکم داری؛ یکی را بفرست! به من چه مربوط است؟!» گفت: «ببر دیگر!» گفت: «من یک مولا دارم که آنجا نشسته است. کار من به دست اوست، نه به دست تو و نه به دست آنکه قبل از تو بود و نه به دست آنکه بعد از تو میآید. این نفری که اینجا هست اگر بگوید برو، میروم؛ اگر نگوید برو، مرا هزار بار تکه‌تکه هم بکنی از جایم تکان نمیخورم!» سلمان پیش

امیرالمؤمنین آمد، حضرت فرمودند: «برو!»[1]

این حکومت سلمان، شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام است! حکومتش را دیدم که چه کرد، کارش را هم دیدم، پرونده‌اش را هم دیدم! و به قول امروزی‌ها، پلان کارش را هم دیدم! دیدم که چه برنامه‌ای داشت و چه قصد و غرضی داشت و در دلش چه می‌گذشت![2]

اما در دنیا هم دارم حکومت‌ها را می‌بینم. بیایید در این کشورها تماشا کنید که در دنیا چه خبر است و چه اوضاعی در این دنیا است! چیزهایی در این دنیا می‌بینیم که به مخیّلهٔ انسان هم خطور نمی‌کرد! اما در حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام مردم از رسیدن به حکومت فرار می‌کنند و می‌خواهند پیش امیرالمؤمنین باشند و نمی‌خواهند حتی یک لحظه هم از مولای خودشان جدا باشند. اگر هم می‌روند، می‌دانند که دست ولایت شامل ابر بالای سرشان است. مالک با تمام وجودش حضور امیرالمؤمنین را در

---

[1] الاحتجاج، ج 1، ص 130 ـ 132؛ الفضائل، ابن شاذان قمی، ص 86.

[2] از جمله رجوع شود به شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج 18، ص 35.

نفس خود احساس میکرد و به سمت مصر قدم برمیداشت. یک لحظه نبود که از امیرالمؤمنین جدا باشد، والا در آن لحظه مرگ بود، مرگ!

یکی از رفقا در زمان سابق، در زمان مرحوم آقا به واسطه بعضی از مسائل مورد تنبیه و تذکر ایشان قرار گرفت. مرحوم آقا به من فرمودند: «برو در منزل ایشان و بگو که ما دیگر با شما کاری نداریم!» من با خودم گفتم که حالا چطور بروم این حرف را به این بنده خدا بزنم؟ آخر پیرمرد بود، بزرگ بود، کسی بود که خیلی حقوق بر گردن ما دارد. اما دیدم بالأخره مطلب ایشان است و باید گفت و باید همانطور هم گفت، به همان لفظ و به همان نسق. خدمت ایشان رفتم و گفتم: میخواهم مطلبی از آقا خدمتتان عرض کنم و ایشان پیغامی دادند: «ما دیگر با شما کاری نداریم! ما مطالب را گفتیم و شما عمل نکردید و دیگر با شما کاری نداریم!» خدا شاهد است وقتیکه این جمله از زبان من درآمد دیدم چه برسرش آمد! یکمرتبه به من رو کرد و گفت: «مرگ بهتر از این است! دیگر زندگی نمیخواهم!» و چه انقلابی پیدا کرد! من دیدم الآن دیگر اوضاعش خیلی بههم

ریخته است و دارد سکته می‌کند! آنهایی که همچنین مسائلی را به‌وجود می‌آورند، خودشان هم می‌دانند چه‌کار می‌کنند؛ اگر چوبی می‌زنند آب‌نبات هم کنارش نگه داشته‌اند، و اگر شلاقی می‌زنند از آن طرف هم شربت در کنارش می‌گذارند.

من آنجا بودم، مدتی که گذشت، بعد خود او این مسئله را مطرح کرد: «حالا من چه کنم؟» من گفتم که حالا اگر می‌خواهید من می‌روم صحبت می‌کنم، و الحمدللّه مطالب ختم به خیر شد و آن مقصد و هدفی که مورد نظر ایشان بود بحمدالله برآورده شد و به نتیجه رسید.

مالک اگر احساس کند که یک لحظه عنایت امیرالمؤمنین از او قطع شده است، آن لحظه، لحظهٔ مرگ اوست! سلمان اگر به‌ظاهر یک ثانیه از امیرالمؤمنین دور شود، گرچه در باطن متّصل است و به‌هیچ‌وجه من الوجوه کمترین خلل و نقصانی در این رابطه حاصل نمی‌شود، ولی اگر یک لحظه احساس بکند قطع شده است، آن لحظه، لحظهٔ بوار اوست! چون همه از حیطهٔ امیرالمؤمنین است و

دست امیرالمؤمنین بالای سر اوست و ولایت امیرالمؤمنین بر رفتار و کردار او حاکم و غالب است و عمل او در تحتِ سیطرهٔ ولای امامت توجیه می‌شود و شکل پیدا می‌کند.

تمایز حکومت امام زمان از سایر حکومت‌ها از حیث اجرای عدالت

لذا فقط در حکومت امام زمان علیه السلام است که آن بستر و زمینه و آن اطلاّعات وجود دارد و آن حکومت عدل اجرا می‌شود.

بله، الآن در خیلی از کشورها به‌ظاهر عدالت و قانون حاکم است و کسی حقّ تعدّی به شخص دیگری را ندارد. البته این‌طور نیست که به‌نحو کلّی همه‌جا این‌طور باشند، بلکه در بعضی از جاها قانون حاکم است و قانون در میان مردم حکم می‌کند، گرچه شاید در مواردی استثنائاتی هم باشد که این بالأخره لازمهٔ نقصان بشری و فقدان مراتب کمالی بشری است. در این کشورها هر شخصی در هر مرتبه‌ای که هست می‌تواند به هر نقطه‌ای که می‌خواهد برسد. نسبت به مسائل اقتصادی آنچه در توانش است می‌تواند انجام بدهد؛ البته اگر خودش

بخواهد انجام بدهد مسئلۀ دیگری است. نسبت به
مسائل عملی و مدارج عملی و ابراز و اظهار و
استکمال آن استعدادها در حِرَف و فنون مختلف و
رسیدن به مراتب عالی و تخصّصات مختلف و
تحصیل در دانشگاه و مجامع علمی زمینه برای همۀ
افراد است و همه میتواند شرکت کنند. اینچنین
مسائلی هست، ولی صحبت در این است که آنچه
موجب کمال و رشد نفس است و موجب تعالی
نفس و استکمال عقل میشود و انسان را به مرتبۀ
کمال میرساند و نقصان را از وجود انسان میزداید
و به مرتبۀ فعلیّت میرساند و به انسان کامل تبدیل
میکنند، آیا در این کشورها هم هست؟! آیا در
اطّلاعات و کتابهایشان موجود است؟! نه، دیگر در
آنجاها موجود نیست.

تمایز حکومت امام زمان از سایر حکومتها از حیث برقراری صدق در جامعه

در زمان ظهور حضرت تمام عنایت حضرت و
تمام قوای حکومت حضرت، برای برقراری صدق
در جامعه به‌کار گرفته میشود. حکومت برای

برقراری صدق است، نه صدق برای برقراری حکومت. اشتباه نکنید! حکومت اسلام برای برقراری صدق، برقراری عدل و انصاف، برقراری صفا و بهاء و بهجت و برقراری زمینۀ عدل در همۀ شئون و همۀ مراتب است؛ نه اینکه عدل برای برقراری حکومت اسلام است، یعنی اگر یک وقت با عدل نتوانستیم حکومت اسلام برقرار کنیم، بخواهیم با ظلم برقرار بکنیم! یا اگر یک وقت با صدق نتوانستیم به حکومت برسیم، بخواهیم با دروغ برسیم! یا اگر یک وقت با بهاء و نورانیّت و شفافیّت نتوانستیم حکومت ایجاد کنیم، بخواهیم با مسائل دیگری که در همۀ دنیا رایج و دارج است به حکومت برسیم! در این صورت آیا این حکومت اسلام می‌شود؟! آیا این حکومت امیرالمؤمنین می‌شود؟! ابداً! حکومت اسلام برای این است که صدق را ایجاد کنند: ﴿لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾؛[1] «برای اینکه مردم به عدل قیام کنند.» پیغمبران برای این آمدند و حکومت ایجاد کردند که مردم به عدل قیام کنند؛ آن

---

[1] سوره حدید (57) آیه 25.

هب ندیسر یارب ربمغیپ دوخ دوشیم رگم تقو ربمغیپ رگید تروص نیارد !؟دنکب ملظ شتموکح !نیغورد یاهربمغیپ همه نیا لثم ،تسین

هنیدم زا هک یماگنه ملاسلا هیلع نیسح ماما ،دنکب داجیا یملاسا تموکح هکنیا یارب درک تکرح :دیامرفیم

و أَدسقّم لا و اًرِطب لا و اًرِشأ جُرخأ مل یّنإ» ِةّمُأ یف ِحلاصلاا ِبلطل تجرَخ امّنإ و ،اًملاظ لا یّدج

صلَّى اللّه علَيه و آله، أُريدُ أن آمر بِالمعروف و انْهىٰ عن المنكر و أسيرُ بسيرةِ جدّى».[1]

اب ترضح !تسا ادهّشلادّیس ترابع نیع نیا :دیامرفیم دراد تحارص

منک داجیا تموکح و منکجورخ هک مدماین نم» رد و مسرب یبلطهدایز هب هکنیا یارب منکیهن و رما و دصق هب و مدرک جورخ هکلب !منک ملظ مدرم نایم تما هکنیا یارب مدش جراخ هنیدم زا تموکح داجیا «!منک حلاصا ار مّدج

---

[1] ،ملاسلا هیلع نیسحلا لتقم؛ 160 ص ،2 ج ،سلاجملا ةیلست . فلاتخا یردقاب، 273 ص ،1 ج ،یمزراوخ.

مردم از دین پیغمبر برگشته‌اند و دارند به همدیگر دروغ می‌گویند، با هم حقه‌بازی می‌کنند، با هم نفاق می‌کنند، سر همدیگر کلاه می‌گذارند، از انسانیّت دور شده‌اند، از صفا و بهاء و نورانیّت بیرون آمده‌اند و ظلمت همه‌جا را گرفته است! من از مدینه بیرون آمدم تا اینکه دوباره عدل و صدق را به مردم برگردانم؛ تا وقتی‌که مغازئشان را باز می‌کنند به‌نیّت اینکه با مشتری صدق داشته باشند مغازه را باز کنند؛ تا وقتی‌که مطب را باز می‌کنند به‌نیّت اینکه آنچه صلاح مریض است و مورد رضای‌خدا است انجام دهند، نه‌اینکه دروغ‌بگوید و از آن بدبخت میلیون‌ها بگیرد درحالی‌که می‌داند که درمان این بیماری او به نتیجه نمی‌رسد؛ تا وقتی‌که آن مهندسی‌که نقشه می‌کشد نقشه‌ای بکشد که براساس صدق و براساس رعایت مصلحت او باشد، نه بر اساسی که بتواند بیشتر پول در بیاورد! من برای این از مدینه خارج شدم که مردم را اصلاح کنم، مردمی‌که دارند در چشم همدیگر نگاه می‌کنند و دروغ می‌گویند! این مردم را به صدق وا دارم و بگویم: آقا دروغ‌نگو، دروغ حرام است! راست بگو!

ما که ادّعای شیعه بودن امام زمان می‌کنیم باید بدانیم در هنگامی که صحبت می‌کنیم، حضرت در کنار ما نشسته است و مطالب ما را می‌شنود، نه اینکه از مطالب ما غفلت دارد و اطلاع ندارد. والله اگر یک هزارم هم احتمال می‌دادیم که حضرت به اعمال و کردار و گفتار ما ناظر است اینقدر دروغ نمی‌گفتیم و اینقدر نفاق و حقه‌بازی انجام نمی‌دادیم و اینقدر چهرهٔ نورانی سنّت پیامبران را مشوّه نمی‌کردیم!

به‌خاطر اینها است که حضرت می‌گوید: **«لِطلبِ الاصلاحِ فی اُمّةِ جدّی صلّی الله علیه و آله»**؛ من می‌خواهم اصلاح ایجاد کنم و این مردم را اصلاح کنم!

ای مردم، در زندگیتان دروغ نگویید! ای مردم، حتی اگر خیال کردید دارید ضرر می‌کنید باز هم نباید دروغ بگویید! وقتی دارید فایده می‌برید و به نتیجه می‌رسید اگر راست بگویید که هنر نکرده‌اید؛ بلکه وقتی می‌بینید که از حرف دارید عقب می‌افتید آنجا نباید دروغ بگویید و نباید کلاه‌برداری کنید، و آنجا باید صاف باشید. حضرت می‌فرماید: **«اُرید أن آمر بِالمعروف و انهٰی عن**

المنکر»؛ اصلاً حکومت من برای این است که معروف را در میان مردم بیاورم.

معروف چیست؟ حقّه‌بازی است؟! پنهانکاری است؟! دروغ گفتن است؟! ظلم به بندگان خدا است؟! قتل و غارت است؟! اینها معروف است؟! یا نه، صدق است، صفا است، عدل است، امنیّت است، شفافیّت است، محبّت است، رأفت است، عطوفت است، و احساس برادرانه نسبت به همۀ افراد است. من می‌خواهم اینها را بیاورم.

من دارم آن سنّتی را که پیغمبران برای آن سنّت قیام کردند و فرستاده شدند می‌آورم. این معاویۀ حقّه‌باز صلحنامه با برادرم را امضا کرده است و در آن صلحنامه است که وقتی از دنیا برود باید حکومت به من برسد و حقّ من است. اما الآن دارد حقّه‌بازی می‌کند و حکومت را به یزید می‌دهد. بنابراین الآن من دارم برای اقامۀ عدل حرکت می‌کنم. حکومت معاویه حکومت صدق نبود، حکومت حقّه‌بازی بود، حکومت دورنگی بود، و حکومت دوگونه عمل کردن بود. من می‌خواهم اینها را بردارم و عدل را برای همه بیاورم و قانون را برای همه به یک نحو

اجرا کنم.

عنایت فراگیر امام علیه السّلام نسبت به جمیع افراد به دلیل قاعدۀ لطف

«و أسیرُ بسیرةِ جدّی»؛ راه و روش من این است که همانطوری که سیرۀ جدّم بود به همان کیفیت عمل کنم.

این می‌شود همان حکومت امام زمان! سیّدالشّهدا اعلان کرد که من می‌خواهم عقول شما را به مرتبۀ کمال برسانم. در دوران حکومت ظالمانۀ معاویه که غیر از قتل و غارت و کشتن و زندان کردن و همه را اسیر هویٰ و هوس خود قرار دادن کاری برای این امت نکرد، عقول شما در بستر نامساعدی بود. من می‌خواهم آن بستر نامساعدی را که معاویه در این مدت ایجاد کرده بود، تبدیل به بستر امنیّت کنم. من می‌خواهم پدر همه باشم و همه به من از دید فرزند نگاه کنند. من می‌خواهم برای همه باشم و همه در نزد من یکسان باشند. من می‌خواهم محبّت من نسبت به همه باشد و یکی را از خود و دیگری را بیرون قرار ندهم.

نظر مردم به ائمه علیهم السلام مگر غیر از این بود؟! مگر ائمه خودی و غیر خودی داشتند؟! همه خودی بودند! بله، هر کسی خودش می‌خواست، خودش را بیرون می‌کرد. اما ائمه برای همه بودند، مثل لطف خدا که برای همه است و تفاوتی نمی‌کند، همه بندگان خدا هستند و همه تحت حکومت امام معصوم علیه السلام یکسانند.

چرا امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«افراد معاویه یک خلخال را از پای یک زن یهودی درآوردند! اگر از این غصة بمیرید روا است»![1]

چرا حضرت این حرف را می‌زند؟! آیا می‌خواهد خودش را نشان بدهد؟! آیا می‌خواهد برای انتخاباتش تبلیغات کند تا مردم به او رأی بدهند؟! ای نه، امیرالمؤمنین نیاز به تبلیغات ندارد! درخانه‌اش را شکستند و آمدند با او بیعت کردند! این‌طوری با امیرالمؤمنین بیعت کردند! حضرت در را باز می‌کردند و می‌گفتند: «بروید یکی دیگر را انتخاب کنید!» در خانه‌اش را شکستند و با او بیعت کردند![2]

---

[1] الکافی، ج 5، ص 5.

[2] معانی الأخبار، ص 361؛ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص 49؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص 373. همچنین جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام‌شناسی، ج 8، ص 130.

حضرت میگفتند که تا بهحال در این 25 سال آن سهتا بودند و ما 25 سال بودیم و در خانه نشسته بودیم، حالا هم شما همه 25 سال، یکی دیگر را بگذارید! با ما چکار دارید؟! بگذارید این چند روز آخر عمرمان راحت باشیم! من بهدرد شما نمیخورم! و واقعاً هم حضرت بهدرد آنها نمیخورد! حالا حضرت به حکومت رسید، چه شد؟! از همان روز اول شروع شد! شب اول به شب دوم نرسیده که آن دو نفر، طلحه و زبیر، آمدند و دیگر شروع شد تا وقتی که ابن ملجم کار را تمام کرد! این حکومت امیرالمؤمنین بود.

بنابراین امیرالمؤمنین علیه السلام این حرف را برای تبلیغاتش نزد؛ بلکه اساسی که امیرالمؤمنین نسبت به آن زن یهودی داشت، با اینکه زن یهودی بود و اصلاً مسلمان نبود و از دین امیرالمؤمنین خارج بود، ولی چون تحت حکومت و قیمومیّت و سیطره امیرالمؤمنین بود، بهخاطر این قیمومیّت و سیطره، با احساس حضرت نسبت به نزدیکترین فرد از افراد به امیرالمؤمنین تفاوتی نداشت! والله تفاوتی

نداشت! آن دردی را که امیرالمؤمنین بالای منبر کشید و آن آهی را که از نهادش برآمد، کسی نمی‌فهمد مگر اینکه به مقام ولایت رسیده باشد؛ آن وقت می‌فهمد که امیرالمؤمنین چه دردی کشید که فرمود: «اگر از این فاجعه بمیرید روا است!» او امام معصوم بود که آنطور از نهادش و با تمام وجودش این مطلب را از روی صدق می‌گفت. فقط یک خلخال از پای یک زن یهودی درآورده بودند؛ اما امیرالمؤمنین می‌خواهد این را بفرماید: آن زن یهودی که در حکومت من است، شب که دارد سرش را به متکّا می‌گذارد به امید من دارد می‌گذارد و با اعتماد و اطمینان به اینکه من از او صیانت می‌کنم دارد شب می‌خوابد. حالا من در مقابل خدا چه جوابی دارم بدهم؟! اگر اینطور نبود، آن زن پیش معاویه می‌رفت یا حدّاقل ارتباطش را با حضرت می‌بُرید و می‌گفت: این علی هم مثل بقیّه است! می‌زند و می‌کشند، فقط این ریاستش را بکند! می‌گوید: بدرک، همهٔ مردم بمیرند، ولی من ریاستم را بکنم!

مگر نکردند؟! مگر یزید نکرد؟! چه تهمتی به امام حسین زدند! مگر می‌شود به امام حسین تهمتی

مایق ملاسا تموکح هیلع ؟دز ناوتیم یتمهت هچ ؟دز
هتخادنا رطخ هب ار یّلم تّینما و هدرک شاشتغا و هدرک
یارب تموکح ًلاصا !؟ملاسا تموکح مادک [1]!تسا
تسا ادهّشلادّیس یارب تموکح !رانک و رب ،تسیذ و ت
هدرک اضما ار همانحلص نیا ریز مه تردپ دوخ و
ملاسا تموکح نیا ،دینیبب :دیوگیم وا اما .تسا
هدرک مایق ملاسا تموکح هیلع رب نیسح ماما و تسا
مییوگیم ناذا اههرانم رد هک دینیبب و دینک هاگن !تسا
یم مه هعمج زامن و مناوخیم زامن مورینم و
هعمج زامن دوریم دیزی هک دندیدیم همه .مناوخ
مهنومیم اب ،مریوخیم مه قرع هکنیا اما .دناوخیم
مهاههشحاف اب ،مینکیم مه یزابگس ،مینکیم یزاب
هب هک یزیچ نآ !دیوگیمن مدرم هب هک ار ...و میتسه
هرانم یلااب ناذا و دجسم رد زامن طقف ،دیوگیم مدرم
شدوخ رانک ادرف دیاش هک دیوگیمن رگید اما ؛تسا
هب و دربب مه ار هشحاف نآ ربنم یلااب عماج دجسم رد
تشپ مه مدرم و دناوخب زامن دراذگب شدوخ یاج

---

[1] :153 ص 3 ج ،فارشلأا باسنأ .
»و کتب معاوية إلی الحسين:... فَاتّق الله یا حسین فی شقّ عَصا الأُمةِ و أن تَرُدَّهم فی فِتنَة«!

سر آن فاحشه نماز بخوانند! مگر ولید بن یزید بن عبدالملک این کار را نکرد؟! شب‌ها تا صبح با آن زن فاحشه بود، صبح عِمامه سرش بست و به‌جای خودش برای نماز خواندن فرستاد.[1] این ولید به یک لیوان و یک کاسه و خمرهٔ شراب قانع نمی‌شد؛ حوض شراب درست کرده بود و خودش را در آن حوض می‌انداخت!

اینها خلفای اسلام بودند؛ خلفایی که اسلام به وجود آنها منیع و سربلند است! نعوذبالله! ببینید بر تاریخ اسلام چه گذشته است و چه چیزهایی در این 1400 سال خواندیم و دیدیم! در این تاریخ 1400 سال چه مسائلی بود که همه به نام اسلام بود و همه به نام اسلام انجام می‌شد! هر جنایتی که انجام می‌شد به نام اسلام بود. امام حسین را کشتند، مثل آب خوردن! پول دادند و فریب دادند و اعمال زور کردند و امام حسین را کشتند و بچه‌های امام حسین را هم کشتند! واقعاً خیلی عجیب است!! انسان باید به خدا پناه ببرد!

---

[1] حیاة الحیوان الکبری، ج 1، ص 108. و 2.

باید بدانیم که شیطان فقط برای 1400 سال پیش نبود، بلکه شیطان همیشه هست و همیشه انسان باید به خدا پناه ببرد. شیطان همیشه هست و هر روز هم قوی‌تر از روز گذشته می‌شود؛ چون دائماً تجربه او بیشتر می‌شود و اطلاّعات او اضافه می‌شود، و او هم کمال پیدا می‌کند، چون هیچ چیزی بی‌کمال نیست، پس شیطان هم در شیطنت کمال پیدا می‌کند. بنابراین شیطنت‌هایی که انسان در این دوره و در این زمان از شیطان می‌بیند هیچ‌وقت 1200 سال پیش و قبلش تا زمان حضرت آدم نبوده است! چون شیطان هم بالاخره دارای مراتب کمالی است و دائماً دارد کمال پیدا می‌کند و اطلاّعات و تجربه‌اش اضافه می‌شود!

زمینه‌ها و بستر مورد نیاز جهت رسیدن عقول به مرتبه کمال

هدف انبیا این است که انسان از نقطه‌نظر عقلی به مرتبه کمال برسد، بنابراین امام علیهم‌السلام زمینه و بستر برای این ترقّی را فراهم می‌کند؛ امنیّت فکری می‌آورد، امنیّت اجتماعی می‌آورد، امنیّت اقتصادی

می‌آورد، و ظلم را برمی‌دارد، خودی و غیر خودی را برمی‌دارد و همه یک دسته و یک گروه و یک حزب می‌شوند و دیگر صد حزب در زمان حضرت نداریم و همه یکرنگ می‌شوند.

البته این تازه مقدّمه می‌شود برای آنچه از این به بعد هست، یعنی برای آن اطّلاعات، آن دستورها، آن برنامه‌ها، آن احکام و آن تکالیفی که حضرت می‌آورد و باید در این بستر مورد استفاده قرار بگیرد. آیا ما می‌توانیم آنها را بیاوریم یا اینکه مخصوص حضرت است؟! حضرت تکالیفی را القاء می‌کند، دستوراتی را می‌دهد و برنامه‌ریزی‌ای برای ما انجام می‌دهد که صبح چه کنید، ظهر چه کنید، شب چه کنید، با مردم چه کنید، با خانواده چه کنید، با همسایه چه کنید، با خودتان چه کنید، در خلوتتان چه کنید، در علن و ملاء چه کنید؛ تمام اینها را حضرت برنامه‌ریزی شده، خط‌کشی شده، منظّم و مرتّب برای ما بیان می‌کند. حال در آن موقع دیگر چه کسی به کمال نمی‌رسد؟!

در آن موقع امنیّت اجتماعی است و گرگ و میش

با هم و در کنار هم میروند.[1] این بخاطر امنیّت اجتماعی آنموقع است. آیا الآن هم گرگ و میش با هم میروند؟! امنیّت اقتصادی هم هست و دیگر کسی نیازی ندارد. در روایت از امام صادق علیه السلام داریم:

خصوصیّات ظاهری زمان ظهور حضرت

«زمان حضرت از نظر امنیّت اقتصادی اینطور است که مؤمن دست در جیب مؤمن دیگر میکند و به هر مقداری که نیاز دارد پول برمیدارد و خرج میکند.»[2]

این بخاطر امنیّت اقتصادی است. من باب مثال شخص به دکّان نانوایی میرود و فرض کنید امروز دوتا نان میخواهد، دوتا برمیدارد و میرود، دیگر سه‌تا برنمیدارد، بلکه به همان مقداری که امروز نیاز دارد برمیدارد. آن نانوا هم میگوید: اینکه اینجا آمده بود میوه‌فروشی دارد، پس حالا نوبت من می شود! به آنجام میرود و نگاه میکند: بهبه، چه موزها و سیبها و پرتقالهای خوب و ارزانی دارد! می گوید: از هر کدام یکی برمیداریم؛ یک موز، یک پرتقال، یک هلو، یک سیب و یک هندوانه هم برمی

---

[1] تحف العقول، ص 115.

[2] الاختصاص، ص 24.

داریم، دیگر برای امروز بس است. می‌گوید: این به جای آن دو تا نان! تمام مردم همین طور زندگی می‌کنند.

إن‌شاءالله خداوند توفیق زیارت آن حضرت و توفیق درک ظهور حضرت را بدهد، آن موقع خواهید فهمید که بنده راست می‌گویم یا نه! البته این کلام، کلام امام صادق علیه السلام است، یعنی کلام یک معصوم است و برای من سند است. چرا من الآن زیاده طلب می‌کنم؟ چرا مدام به دنبال این چیزها می‌روم؟ چون ترس از آینده دارم که فردا چه می‌شود، چون شیطان بر من حکومت می‌کند، چون مدام تخیّلات و توهّمات می‌آید که به اینجا برسم، به آنجا برسم! اما در زمان حضرت دیگر همهٔ این حرف‌ها برداشته می‌شود؛ دیگر ترس نداریم، بلکه هر وقت گرسنه می‌شویم نان در نانوایی و میوه در میوه‌فروشی موجود هست! آن‌وقت برای چه بیشتر بردارم و دست خودم را سنگین کنم؟! برای چه یخچال را پر کنیم؟! شاید اصلاً آن‌موقع یخچال هم نخواهیم! چون دیگر انبار کردن نیست و آدم به همان اندازه ای می‌آورد که مصرف می‌کند و بعد هم تمام می‌شود

و دوباره می‌روده می‌گیرد. بنابراین همیشه غذای تازه می‌خورد و دیگر تمام این یخ‌زدن‌ها و فریز کردن‌ها ـ که همه‌اش تبدیل به سم می‌شود ـ همه کنار می‌رود. در زمان ظهور حضرت همۀ فریزرها برداشته می‌شود و کارخانه‌ها دیگر فریزر درست نمی‌کنند! چون آدم هر روز صبح به قصّابی می‌رود و نیم‌کیلو یا دو سیر گوشت می‌خرد و می‌آورد و دوباره فردا هم می‌رود، پس برای چه فریز کند تا تمام خاصیتّش برود و یک چیز بی‌فایده بخورد؟! چرا نان را در فریزر بگذارد تا تمام خاصیتش برود و آن خاصیت تبدیل و تبدّل نشاسته به قند را از دست بدهد و تبدیل به سم شود و فقط همان خاصیّت سم بماند؟! به‌جایش هر روز نان تازه می‌خورد.

بنابراین در زمان حضرت دیگر تمام اینها برداشته می‌شود و زندگی عقلایی می‌شود و عقل در کسب‌وکار حکومت می‌کند. امروز من چقدر به مواد غذایی نیاز دارم؟ فقط همانقدر می‌گیرم؛ دیگر نه فریزر می‌خواهم، نه یخچال می‌خواهم و نه چیزهای دیگری می‌خواهم! می‌بینم امروز چه نیازی دارم از

نظر لباسم، رفت‌وآمدم، و سایر وسایل و ضروریات زندگی، فقط همان را می‌گیرم. بنابراین از نقطه‌نظر ظاهری، همه‌چیز جنبۀ عقلایی به خود می‌گیرد، نه جنبۀ توهّمی و تخیّلی و مجازی و اعتباری. انسان فقط آنی را که لازم است همان را انجام می‌دهد.

نحوۀ انتظار حقیقی فرج حضرت بقیّةالله

اما از نقطه‌نظر معنوی، دیگر مراتب خاصّ به خودش را دارد، و این مسئله‌ای است که باید به آن توجّه کرد و این قضیّه‌ای است که در ظهور آن حضرت مورد انتظار همه است. در زمان ظهور حضرت توقّع همچنین مطلبی برای همۀ مردم وجود دارد، نه فقط برای یک صنف خاص. همۀ مردم احساس می‌کنند که آنچه تا به‌حال گفته شده برای آن‌ها مفید نبوده است، و آنچه تا به‌حال در مکتب های مختلف و روش‌های حکومتی و اداری و اجتماعی مختلف ارائه شده توانسته است دردی دوا کند. پس چه باید کرد؟ پس هدف از این خلقت چه می‌شود؟ پس هدف از ایجاد انسان چه می‌شود؟ آن کمالاتی که وعده داده شده است چه می‌شود؟ اینجا است که احساس می‌شود ضمیر انسان و نهاد انسان

و قلب انسان و عقل انسان با تمام نیاز خود به سمت این مبدأ نور و مبدأ حیات حرکت می‌کند.

برای رسیدن به این مطلب است که انسان باید خودش را آماده کند. شما توقّع دارید که یک فرد هر کاری دلش می‌خواهد انجام بدهد، هر ظلمی که می خواهد بکند، هر خلاف و دروغی که می‌خواهد بگوید، و هر جنایتی که می‌خواهد بکند؛ بعد یک دفعه حضرت ظهور کند و از این رو به آن رو شود؟! ابداً! آن‌کسانی‌که خیال می‌کنند هر عملی‌که بخواهند می‌توانند انجام بدهند و هر کاری که بخواهند می‌توانند بکنند، و درعین‌حال خودشان را منتسب می‌کنند، بدانند هنگام ظهور حضرت، شمشیر ذوالفقار حضرت، اول آنها را به دو نیم تقسیم خواهد کرد و از سر راه برخواهد داشت، بعد سراغ بقیۀ ادیان و بقیۀ افراد خواهد رفت!

شما خیال می‌کنید با دعای ندبه خواندن و دعای فرج: «اللّهمّ عجّل لولیّک الفرج» کار تمام است؟! خیال می‌کنید بدون اینکه انسان خودش را ملتزم کند که به آنچه حضرت برای آن ظهور می‌کند پایبند

باشد، با این حرف‌ها دردی دوا می‌شود و فایده‌ای مترتّب می‌گردد؟! اگر مدام بنشینیم دعای کمیل بخوانیم، دعای ندبه بخوانیم، به آن حضرت استغاثه کنیم، در نیمهٔ شعبان جشن بگیریم برای اینکه حضرت ظهور کند، و متظاهر به استنان به سنّت آن حضرت باشیم، آیا مطلب تمام است؟! ابداً! ابداً! این حرف‌ها هیچ فایده‌ای ندارد! تا وقتی که مردم از مصداق نشنوند هیچ فایده‌ای ندارد! صد هزار دعای ندبه برویم، غیر از ظلمت و کدورت بر ما چیزی اضافه نخواهد شد! صد هزار دعای کمیل برویم ولی مرام ما مرام عالَم شیطنت و حقه‌بازی و دورنگی باشد، تمام اینها جز نکبت و وبال و بدبختی نتیجه و حاصلی نخواهد داد! به‌جای خواندن دعای کمیل، باید خودمان را درست کنیم، خودمان را اصلاح کنیم، به این دو روزهٔ دنیا غرّه نشویم و فریب این دو روزهٔ دنیا را نخوریم. این انتظار حضرت است.

انتظار فرج حضرت، همانطوری که امام باقر علیه السّلام می‌فرمایند، این است که انسان با آن مطالبی که در اختیارش قرار داده شده است و با انجام دادن آنچه می‌تواند در آن مرتبه انجام بدهد، خودش

به دنبال استکمال عقلش برود.[1] کسی توقّع ندارد که ما آن مسائل عالی و عرشی اولیای خدا و عرفای الهی و معصومین را بیان کنیم. حدّاقل می‌توانیم دروغ نگوییم، همین مقدار را عمل کنیم و دروغ نگوییم؛ دیگر کسی از ما چیز دیگری نمی‌خواهد. کسی توقّع ندارد که ما تکالیف و مبانی عالیه‌ای را بخواهیم بگوییم که مخصوص خواصّ از شیعیان امیرالمؤمنین و اولیای الهی است. اگر تا قیامت هم فکر کنیم به هم چنین جاهایی نمی‌رسیم. پس حدّاقل به آنچه از ضروریّات و بدیهیّات شمرده می‌شود عمل کنیم.

آخر این مصیبت را به که باید گفت که ما باید به جای اینکه بخواهیم برای همهٔ افراد الگو باشیم، باید به فکر خودمان باشیم و به درد خودمان برسیم! چطور توقّع داریم حضرت ظهور کند و برای ما طاق نصرت بیندازد و بگوید: بفرمایید، من برای شما ظهور کرده‌ام و از پس پردهٔ غیبت بیرون آمدم؟! نه خیر، کار خدا حساب دارد! حضرت یکی‌یکی صدا می‌کند: بیا اینجا، بیا ببینم؛ تو خیال می‌کردی شیعهٔ

---

[1] رجوع شود به الغیبة، نعمانی، ص 329 ـ 331.

منی و به این مسئله تظاهر می‌کردی؟! من امام به‌حق و امام به عدل هستم! اگر قرار باشد از دین ببرم و اعدام کنم اول سراغ کسانی می‌روم که مدّعی پیروی از من هستند و برخلاف مکتب و سیرهٔ من در این دنیا بودند، و زمین را از لوث وجود آنها تطهیر می‌کنم، بعد سراغ افراد دیگری می‌روم که حتّی اسم من را هم نمی‌دانستند، آنها در مراتب خیلی بعد و آخر خط قرار دارند.

ظهور باطنی حضرت در عصر غیبت برای منتظران حقیقی

امام علیه السّلام امام به عدل و مقیم عدل و اقامه کنندۀ عدل است. پس ما باید اول عدل را در وجود خودمان بیاوریم، صدق را در وجود خودمان بیاوریم، انصاف را در وجود خودمان بیاوریم، محبّت و عطوفت و رأفت و کرامت را بیاوریم، بعد به حضرت بگوییم: این مقدار از دست ما برمی‌آمد و می‌توانستیم، و بیش از این مقدار نمی‌توانیم و از عهدۀ ما برنمی‌آید.

آن مقداری را که می‌توانیم باید انجام بدهیم، و این باعث می‌شود که آن نور ولایتی که در زمان

ظهور باید تجلّی کند، همان نور ولایت در زمان غیبت تجلّی می‌کند. مگر در زمان غیبت، اولیای خدا و عرفاء بالله نداشتیم و نداریم؟! در طول این 1400 سال مگر علمای بالله و أمرالله نبودند؟! این همه از بزرگانی که بودند، آیا همۀ اینها در زمان ظهور به دنیا آمدند و زمان ظهور را درک کردند؟! یا نه، ولایت آن حضرت در زمان ظهور، همان ولایت در این وقت است برای فردی که طالب و منتظر باشد و برای کسی که خودش را با تمام وجود به حضرت بسپارد و دیگر از خودش انانیّت و استقلالی نداشته باشد؛ نه اینکه وقتی حضرت ظهور کند بگوید که حضرت چرا اینجا اینطوری گفت و چرا آنجا آن طوری گفت؛ این فایده‌ای ندارد. امام باقر علیه السّلام می‌فرمایند:

«کسی که به مرتبه‌ای برسد که خودش را برای ظهور حضرت آماده بکند به‌نحوی که وقتی حضرت می‌آیند خودش را با تمام وجود به آن حضرت بسپرد، همانند کسی است که با خود آن حضرت در خیمۀ آن حضرت قرار دارد و با آن حضرت معیّت

دارد؛ حال می‌خواهد ظهور را درک بکند یا ظهور را درک نکند.»[1]

چرا ما باید همیشه به امید فردا بنشینیم که فردا می‌آید و پس فردا می‌آید؟![2] این افرادی که مردم را دعوت به ظهور می‌کنند چه طَرفی از این دعوت ظاهری به ظهور بستند؟! چقدر افراد بودند که در مجالسشان مدام می‌گفتند که حضرت دو سال دیگر ظهور می‌کند یا حضرت چهار سال دیگر ظهور می‌کند! چرا می‌گویی دو سال دیگر؟! از کجا می‌گویی؟! چه کسی گفته است؟! وحی شده است؟!

یکی از اینها در یکی از شهرستان‌ها بود و من شنیدم بعد از اینکه قضیّه‌ای اتّفاق افتاده بود، به افراد گفته بود: «این قضیّه قطعاً همان مسئله‌ای است که پس از آن حضرت، ظهور خواهند کرد!» آن قضیّه انجام شد و سال‌ها دارد از آن می‌گذرد و از ظهور حضرت هم خبری نیست! پس چه دلیلی دارد که کاری بکنیم که مردم مدام بگویند که ای وای، چرا

---

[1] المحاسن، ج 1، ص 155.

[2] جهت اطلاع بیشتر پیرامون معنای حقیقی انتظار فرج، رجوع شود به سرّ الفتوح، ص 68 ـ 71.

این طوری نشد؟! مگر مجبور بودی بگویی؟!

چقدر افراد بودند و خود ما هم آنها را دیدیم و خود ما هم از آنها شنیدیم که می‌گفتند: «در فلان سال حضرت ظهور می‌کند.» اما الآن چهارده سال دارد از آن می‌گذرد و حضرت ظهور نکردند! پس همهٔ آن مطالب خلاف بود!

خود بنده با همین گوشم شنیدم که گفتند: از این سال تا این سال حضرت ظهور می‌کند! گفتم: إن شاءالله که خیر است! هرچه منتظر شدیم دیدیم خبری نیست! بالأخره چه شد؟! پیغام فرستادیم که آقا قضیّه نزدیک است؟ آخرش با یک «بداء حاصل شد!» مسئله را تمام کردند. الحمدللّه «بداء» بهانهٔ خوبی شده است! و هر چیزی را می‌شود گفت: بداء حاصل شد! اگر اینطور باشد دیگر هر کسی هرچه خواست می‌تواند بگوید، بعد فردا هم بگوید: بداء حاصل شد!

لوادارن ما اینطور به ما یاد ندادند و اینگونه ما را راهنمایی نکردند. اولیای خدا افرادی بودند که قطعاً از زمان ظهور حضرت اطلاع داشتند، ولی

درعین حال نمی‌گفتند و برای هیچ کس مسئله‌ای بیان نمی‌کردند. پس آنهایی که می‌گویند، اطلاعی ندارند!

چرا ما مردم را دعوت به ظهور باطن نکنیم؟! چرا افراد را دعوت نکنیم به اینکه آن مبانی را در وجودشان محقق کنند؟![1] اگر افراد در زمینهٔ رسیدن به اهداف ظهور حضرت حرکت بکنند آن وقت است که زمینه برای ظهور فراهم می‌شود و اجتماع برای تقبّل مبانی و تکالیف حضرت آماده می‌شود.

آن زمان، زمانی است که مردم از تقلیدهای کورکورانه به درآیند و عقل و فهم را بر تقلید متحجّرانه حاکم کنند و به هر صدای گوش دل نسپارند و به هر بادی حرکت نکنند و به دنبال هر پرچم و رایتی نروند، زمانی است که مردم دیگر با شعارهایی که بر در و دیوار است فریفته نشوند و با مطالب شیرین و جذّابی که گفته می‌شود گول نخورند، زمانی است که افراد با خلاف‌هایی که می

---

[1] جهت اطلاع بیشتر پیرامون ارجحیّت ظهور باطنی، رجوع شود به امام‌شناسی، ج 3، ص 34؛ ج 5، ص 182؛ اسرار ملکوت، ج 2، ص 213 _ 235؛ افق وحی، ص 123.

شود برخورد کنند و با فطرتی که خدا به آنها داده است حوادث و مسائل را بیازمایند.

فطرت حق‌جوی انسان، راهنمای عصر غیبت

خدا به همه فطرت داده است. فطرت، حق را می‌فهمد، ظلم را می‌فهمد، عدوان را می‌فهمد، زیاده‌طلبی را درک می‌کند، صدق را می‌فهمد و دروغ را می‌فهمد. تو که دروغ را می‌فهمی پس چرا به‌دنبال دروغ رفتی؟! تو که خلاف را دیدی پس چرا چشمت را بستی؟! تو که این همه خلاف می‌بینی چرا توجیه و تأویل می‌کنی؟! این چراها در زمان ظهور حضرت پاسخ می‌طلبد و حضرت از تک‌تک این چراها سؤال می‌کند: چرا دروغ را دیدی و چشمت را بستی؟ چرا خلاف را دیدی و توجّه نکردی؟ مگر تو سنگ و چوب و حیوان نبودی؟! تو انسان نبودی، عقل و فهم داشتی، فطرت داشتی؛ پس چرا ظاهر تو را فریفت؟! چرا به‌خاطر دو روز دنیای دنیّ و خبیث و نجس، تمام مبانی دین خودت را زیرپا گذاشتی؟! حضرت از یک‌یک این چراها سؤال می‌کند و می‌گوید: حتماً نیاز به ظهور من بود؟ حتماً من باید به

تو بگویم که دروغ حرام است و صدق واجب است؟! در این مدت به تو گفتند؟ در کتاب خوانده بودی؟ بر فرض که در کتاب هم نبود، پس فطرت چه؟ فطرت هست و از بین نمی‌رود!

فطرت در همه هست و همه مردم فطرت دارند.

همه مردم دروغ و صدق را می‌فهمند. همه مردم، چه ملتزم به مبانی و چه غیرملتزم به مبانی، مطلب را می‌فهمند و ادراک می‌کنند. آنها هم فهم دارند. چه نماز خوان و چه بی‌نماز، چه چادری و چه بی‌حجاب، همه فطرت دارند و همه می‌فهمند و همه ادراک می‌کنند. آنها با ادراکشان و فطرتشان ما را محاکمه می‌کنند و به میزان منطق می‌شناسند و با فطرتشان در روز قیامت جلوی ما می‌ایستند و حقّ خودشان را مطالبه می‌کنند؛ با همین فطرت!

ما همین طور سرمان را در برف می‌کنیم و توجیه می‌کنیم و مسائل را نادیده می‌گیریم! انگار نه انگار معادی وجود دارد، قیامتی وجود دارد، امام زمانی وجود دارد! مدام فقط چراغانی می‌کنیم و نوحه می‌خوانیم و دعای ندبه می‌رویم و بعد هر کاری که زشت‌تر از آن به مخیلّه خطور نمی‌کند، به دست خود

انجام میدهیم!! این متابعت ماما زمان است؟! این منتظر ظهور حضرت بودن است؟! این عمل به آن چیزی است که حضرت برای آن میآید؟! این متابعت از حضرت است؟! این رسیدن به آن مرتبه ای است که حضرت از ما میخواهد؟!

نه جانم، وقتی حضرت ظهور کند خواهید دید که آن بیحجاب صافی ضمیری که در ذات خودش غلّ و غش ندارد و آن بینمازی که بهواسطۀ استضعاف به احکام الهی نرسیده و فطرت او به همان صفای خود باقی مانده است او درکنار امام زمان قرار خواهد گرفت؛ و آن شمشیر ذوالفقار بر سر من و شما فرود خواهد آمد!

امام زمان، امامی است که به باطن و ضمایر نگاه میکند، نه به چهرۀ ظاهر فریب و مقدّس مآب و ظاهرساز من که مالامال از خدعهها و فریبها و ذیرنگاهای است که دیگر جای ندارد! او اینطور نیست، او امام زمان است، او دیگر امام معصوم است، او را دیگر نمیشود کاری کرد، او را دیگر نمیشود با دو نفر مخفیانه پیش او رفتن، فکرش را عوض

کنند، او را دیگر نمی‌شود با یک پروندۀ خلاف جلویش گذاشتن، رأیش را عوض کنند؛ چون او امام است!

عزیز من، باید به فکر پاسخگوی به این امام باشیم! اما هنوز دیر نشده است! می‌گویند: ماهی را هر وقت از آب بگیریم تازه است! جلوی بدی و شر را هر وقتی بگیریم خیر است. بنابراین باید احساس کنیم که امام زمان دارد ما را نظاره می‌کند و بر کارهای ما نظاره دارد. باید حضور او را احساس کنیم.

تطابق جمیع احکام الهی بر مبانی و موازین عقلی

امام زمان برجای حق نشسته، ولایت او ولایت حق است و واجب‌الاطاعة است. ولایت او ولایت مطلقه است و واجب‌الاطاعة است. مگر می‌شود احکام الهی با مبانی و موازین عقلی منافات داشته باشد؟! شما تمام احکام و تمام آیات قرآن را آنگاه بکنید، می‌بینید تمام آنها پایۀ عقل و منطق دارد و آن احکام باید با مبانی عقلی سنجیده بشود. امیرالمؤمنین علیه السلام محاجّه‌ای که با افراد در

زمان خلافت ابابکر کرد، مگر بر پایهٔ عقل و منطق نبود؟! اما حسن مگر اینطور نبود؟ اما حسین مگر اینطور نبود؟ اینهمه روایات از امام صادق و از موسی بن جعفر علیهما السلام راجع به عقل داریم![1] اینها برای چیست؟ مگر ما در روایت نداریم:

«إنّما يُداقّ الله العباد فى الحساب يوم القيامة على قدر ما آتاهم من العقول فى الدنيا».[2] خداوند در روز قیامت به آن میزانی که به آنها عقل داده است به همان میزان از آنها سؤال و جواب میکند.

و مگر روایت نداریم:

«وقتی خداوند عقل و حیا و دین را خلق کرد، به حیا و دین فرمود: هرجا که عقل هست شما دوتا هم آنجا باشید».[3]

یعنی دینیکه در آن عقلانیّت وجود ندارد و با موازین عقلی منسجم اصلاً دین نیست! مگر می شود رسول خدا صلّی الله علیه و آله به افراد بگوید که از یک بچهٔ پنجساله تبعیت کنید؟! رسول خدا ابداً نمیتواند همچنین حرفی بزند! اگر بگوید، از رسالت ساقط شده است؛ چون بچهٔ پنجساله عقل ندارد و انسان را به بیراهه میبرد و به جنگل و

---

[1] رجوع شود به المحاسن، ج 1، ص 191 _ 198؛ الکافی، ج 1، ص 10 _ 29.

[2] الکافی، ج 1، ص 11.

[3] همان، ص 10؛ کشف الغمة، ج 2، ص 269، با قدری اختلاف.

وحوش میسپارد. مگر اینکه حضرت با آن نیرو و قوّهٔ امامت و ولایت، عقل بچهٔ پنجساله را بالا ببرد، که آن یک مطلب دیگری است. ولی هیچ وقت پیغمبر نمیگوید که از این بچهٔ پنجساله با همین میزان عقل و به همین کیفیت، متابعت کن. اگر بگوید، کلام او لغو و عبث و باطل است و از درجهٔ حجیّت ساقط است.

بله، طفل پنجساله بوده است که در پنجسالگی به مقام امامت رسیده است. امام زمان علیه السّلام پنج ساله بود که انتظام عالم ملک و ملکوت را تحت قوای ولایت خودش تسخیر کرد! امام زمان□□ پنجسالهِ هم داریم؛ ولی این پنجساله کجا و آن بچههای پنج سالهٔ دیگر کجا!

مگر میشود امام به من بگوید که باید از یک آدم عوام تقلید کنی؟! اگر بگوید، کلامش باطل است، چون امام نمیتواند حرف لغو بزند؛ پس باید در او تصرّف کند و او را به مرتبهٔ قابلیّت و شایستگی برای افتاء برساند، که این یک مسئلهٔ دیگری است؛ وإلاّ اگر او در همان موقعیّت و به همان کیفیت باشد کلام امام باطل است، چون با موازین عقلی منطبق نیست.

چه وقتی امام همچنین حرفی می‌زند؟!

خداوند در آیهٔ شریفه می‌فرماید:

﴿وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾[1]؛

بعد می‌فرماید:

﴿وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾[2]؛ «اما اگر آنها شما را مجبور کردند که همراه من کسی دیگری را در تصرّفات خود شریک قرار بدهید حرام است از آنها اطاعت کنید.»

و در حدیثی از امام رضا علیه السّلام است:

«خداوند اطاعت از پدر و مادر و احترام به آنها را واجب کرده است، حتی اگر مشرک باشند؛ اما اگر بنا بر این شد که آنها شما را به معصیةالله حکم کنند، آنجا دیگر اطاعت از آنها حرام است.»[3]

بنابراین اطاعت از پدر و مادر و احترام به آنها بنا بر حکم شرعی الهی واجب است. آن هم نه فقط پدر و مادر شیعهٔ دوازده امامی ولیّ خدا و عارف، بلکه اطاعت از پدر و مادر کمونیست و یهودی هم واجب است؛ چون آنها علّت تکوین ما هستند و هر چیزی در عالم تکوین براساس حساب است. اما اگر بنا شد که آنها ما را به معصیةالله حکم کنند، آنجا دیگر واجب نیست، بلکه حرام است؛ مثلاً اگر

---

[1] سورهٔ إسراء (17) آیهٔ 24. نور ملکوت قرآن، ج 1، ص 153:
«برای پدر و مادرت، بال‌های ذلّت و خشوع را از روی رحمت بگستران و پایین بیاور! و بگو: بار پروردگار من! بر آن دو رحمت بفرست؛ همچنان که آن دو مرا در سنّ صِغَر و دوران صباوت و کودکی پرورش دادند و به سرحدّ رشد و کمال رسانیدند.»

[2] سورهٔ عنکبوت (29) آیهٔ 8.

[3] عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج 2، ص 124.

بگویند که شرب خمر کن، نماز نخوان و امثال ذلک، اطاعت آنها حرام است. ولی نباید احترام را نگه داشت و اطاعت کرد؛ اما نسبت به مذهبشان، آنها هر مذهب و دینی که دارند خودشان میدانند دین خود و خدای خودشان.[1] این مکتب ما است و این میشود منطق و این میشود عقل.

اگر خدا میگفت: اگر پدر و مادرت تو را حکم به معصیت من هم کردند نباید اطاعت کنی! می‌گفتیم: عجب! قضیّه چه شد؟! پس دین کنار رفت؟! پیغمبر کنار رفت؟! همه‌چیز کنار رفت؟! بنابراین این حکمی که خدا میکند: ﴿وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾، یک حکم عقلائی است.

اگر خدا میگفت که از پدر و مادرت اگر مسلمان و شیعه بودند و نماز شب خوان بودند باید اطاعت کنی، ولی اگرنه، اینطور نبودند نباید اطاعت کنی؛ آیا ما در دلمان میگذشت که اینها که این قدر برای ما زحمت کشیدند، اینها که ما را در این عالم به

---

[1] رجوع شود به الکافی، ج 2، ص 157 ـ 163.

وجود آوردند، اینها که باعث این همه برکات شدند و اینها که باعث این تکامل شدند، حالا آیا درست است که به صرف اینکه شیعه نیستند و مثلاً اهل‌تسنّن هستند یا نصرانی هستند ولی ما شیعه هستیم، اصلاً ما اطاعت نکنیم؟! مثلاً بگویند: برو آب بیار! ما بگوییم: ساکت شو، تو اصلاً مسلمان و شیعه نیستی! آیا این روش درست است؟! نه‌خیر، این روشی نیست که عقل و فطرت انسان می‌پسندد. می‌گفتیم: خدا برای چه همچنین حکمی کرده است؟ حالا به صرف اینکه اینها شیعه نیستند یا نماز اول وقت نمی‌خوانند یا مثلاً حجابشان درست نیست، آیا بنده باید بی‌احترامی کنم و حرفشان را اطاعت نکنم و کاری که می‌خواهند انجام ندهم و آنها را همین‌طوری رها کنم؟! این خلاف فطرت است. این یک حکم عقلانی است.[1]

کیفیت انطباق امر خدا و رسول‌خدا به اطاعت

---

[1] جهت اطلاع بیشتر پیرامون فطری بودن احکام الهی و اینکه فطرت، راه تکوینی کمال است و احکام فطری، رسانندۀ به کمال‌اند، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 452 _ 547.

از متولّیان امر، بر موازین عقلی

پیغمبر امیرالمؤمنین را در روز غدیر منصوب کرد. از نظر عقلانی آیا این نصب رسول خدا عقلی است یا غیر عقلی است؟ حالا از این برادران اهل تسنّن ما که این‌قدر درد خلافت خلفا را به جان می‌خرند و بر اثبات خلافت آنها پافشاری می‌کنند، من یک سؤال می‌کنم: اگر پیغمبر به‌جای امیرالمؤمنین، عمر را به خلافت نصب می‌کرد آیا شما این‌طوری مثل الآن موضع می‌گرفتید؟ و باز هم می‌گفتید که پیغمبر بی‌خود کرده خلیفه نصب کرده است؛ خلافت برای علی است؟! چرا گوشتان را باز نمی‌کنید؟! چرا دارید انکار می‌کنید؟!

اگر به‌جای امیرالمؤمنین، خدا عمر را خلیفه می‌کرد و می‌فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾[1] و می‌خواهم عمر را بر شما حاکم کنم! با اینکه اصلاً به او نمی‌آید که خلیفهٔ مسلمین بشود، ولی من می‌خواهم این کار را انجام بدهم. حالا ما به

---

[1] سوره مائده (5) آیه 3. امام‌شناسی، ج 2، ص 203: «امروز من دین شما را برای شما کامل نمودم.»

عنوان یک عاقل ـ نه به عنوان شیعه و کسی که دنبال پیغمبر است ـ اگر پیغمبر این آدم با این معلومات و با این مقدار از فکر و اطّلاعات را بر ما حاکم می‌کرد، به همان نحوی که کلام او کلام من است، فعل او فعل من است، تصرّفات او تصرّف من است و او همان وجود باقیهٔ من است که بعد از من در میان شما است؛ در این صورت آیا ما ـ نعوذ بالله ـ به این کار پیغمبر نمی‌خندیدیم؟! استغفرالله! اصلاً اگر این را کسی غیر از پیغمبر می‌گفت، آیا ما به او نمی‌گفتیم: مثل اینکه قدری حرارت آفتاب زیاد شده است و شما قدری به سایه و استراحت نیاز دارید؟!

پس با این خصوصیات امیرالمؤمنین: علم او، ولایت او، تقوای او، شجاعت او، ایمان او، «**أنا مدينةُ العلم و علىٌ بابُها**»[1] و «**علىٌّ مع الحقّ و الحقّ معَ علی**»[2]، اگر پیغمبر این امیرالمؤمنین با تمام این خصوصیات را برای ما خلیفه نمی‌کرد آیا ما به

---

[1] تحف العقول، ص 430. امام‌شناسی، ج 1، ص 31: «من شهر علمم و علی درِ اوست.»

[2] كفاية الأثر، ص 20. امام‌شناسی، ج 7، ص 16: «علی با حقّ است و حقّ با علی است.»

این کار پیغمبر ایراد می‌گرفتیم که چرا امیرالمؤمنین را خلیفه نکردی؟! چرا اصلاً حرفی نزدی و مطلبی نگفتی؟! حال چه برسد به اینکه عمر را خلیفه کرده باشد! قطعاً ما ایراد می‌گرفتیم که یا رسول‌الله، با وجود علی چرا او را انتخاب کردی؟!

پس جعل خلافت امیرالمؤمنین یک کار عقلانی است و کسی نمی‌تواند ایراد بگیرد. بنابراین آنها باید سرشان را از خجالت و شرمندگی پایین بیندازند، ولی سرمان بالا است! این علی و این هم کتاب‌ها! بفرمایید خودتان قضاوت کنید!

تمام دستورات اسلام دستوراتی است که مطابق با عقل است. کجا پیغمبر فرموده است که از این شخص اطاعت کن گرچه تو را به خلاف رضای الهی امر کند؟! اصلاً حرام است اطاعت کنی!

خود امیرالمؤمنین وقتی می‌خواست شخصی را بفرستد که امیر بر عدّه‌ای باشد، به آنها می‌فرمود: «از او اطاعت کنید و آنچه می‌گوید بپذیرید.» اصحاب فهم و درک داشتند و می‌دانستند که این شخص مثل خودشان است، فقط قدری بالاتر است؛ اما می‌دانستند که او دیگر امیرالمؤمنین نیست و مثل

خودشان است، یعنی همین که من الآن دارم می‌گوییم آن موقع هم به ذهن اصحاب خطور می‌کرد که آیا هرچه می‌گوید باید اطاعت کنیم؟ به‌خاطر همین حضرت می‌فرمودند:

«أطیعوه ما أطاع الله!»[1] تا وقتی که شما را امر به معصیت نکرده است باید از او اطاعت کنید!

اما اگر امر به معصیت کرد دیگر اطاعت کردن حرام است. در عبارت مشهوری از رسول خدا آمده است:

«لا طاعةَ لمخلوقٍ فی معصیةِ الخالق»[2]؛ طاعتی برای مخلوق در معصیت خالق نیست.

یعنی حرام است انسان از شخصی که او را به گناه دعوت می‌کند و امر به معصیت می‌کند متابعت کند؛ پس حرام است که انسان کورکورانه به حرف شخص دیگری گوش بدهد و هرچه بگوید عمل کند؛ مثلاً بگوید برو، برود، بگوید بنشین، بنشیند، بگوید بزن، بزند؛ اگر گوش کند خداوند بیچاره‌اش می‌کند!

پس اینطور نیست که همینطور چشممان را ببندیم و هر کاری که دلشان می‌خواهد بگویند و ما

---

[1] الجمل و النصرة، ص 420.

[2] من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 381.

هم انجام بدهیم و بعد بگوییم که به ما چه مربوط است! نه خیر، آنچنان مو را از ماست بیرون می‌کشند که هیچ میکروسکوپ اتمی هم نمی‌تواند در تک‌تک ذرّات أعمال ما همچنین دقّتی بکند! دقیق بیرون می‌کشند و می‌گویند: تو که الآن داری می‌زنی و این را به دیار عدم می‌فرستی، اگر پسرت هم بود می‌زدی؟!

امیرالمؤمنین علیه السلام همین مبنای عقلایی در طاعت و حرمت طاعت را بیان می‌کنند. حضرت بعد از اینکه دو طایفه‌ای را بیان می‌کنند که انسان باید از آنها بر حذر باشد، می‌فرمایند:

«احذَروا على دینکم ثلاثةً»: ... و رجلاً آتاه اللهُ عزّوجلّ سلطاناً فزَعَمَ أنَّ طاعتَهُ طاعةُ اللهِ و معصيتَهُ معصيةُ الله! و كَذَبَ لأنّه لا طاعةَ لمخلوقٍ في معصيةِ الخالقِ.»

«دین خودتان را از سه گروه مواظبت کنید:... گروه سوم افرادی هستند که خدا به آنها سلطه و حکومت داده است و آنها خیال می‌کنند که اطاعتشان اطاعت خدا است و معصیتشان معصیت خدا است! این شخص بر خدا دروغ بسته است، چون مخلوق نمی‌تواند و حق ندارد در معصیت خالق اطاعت کند.»

«إنّما الطّاعةُ لِلّه و لِرسولِه و لِأولي الأمر»؛ طاعت مطلق فقط به خدا و پیغمبر و اولی‌الامر اختصاص دارد.

خداوند در آیهٔ شریفه می‌فرماید: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ

وَأُطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ﴾؛[1] » از خدا اطاعت کنید مطلقاً و از پیغمبر اطاعت کنید مطلقاً و از اولی‌الامر اطاعت کنید مطلقاً!» و استثناء نمی‌کند که رسول را آنجایی اطاعت کنید که عقلتان می‌پسندد و خیال می‌کنید درست است، ولی هرجایی که پسندیدید، قرعه بیندازید یا استخاره بکنید، اگر خوب درآمد اطاعت کنید! نخیر، در انکار اطاعت از خدا، اطاعت از رسول است.

حالا چرا اطاعت از پیغمبر در همه حال واجب است؟ آیا این با عقل می‌سازد که پیغمبر هر کاری بگوید، ما باید انجام بدهیم؟ اگر بگوید بخور، باید بخوریم؛ و اگر بگوید نخور، نباید بخوریم. اگر بگوید زنت را طلاق بده، باید طلاق بدهیم؛ و اگر بگوید این زن را بگیر، باید بگیریم. اگر بگوید خودت را باید از پشت بام زمین بیندازی، باید زمین بیندازیم. چرا هر کاری که پیغمبر می‌گوید، باید اطاعت مطلق داشته باشیم و انجام دهیم؟

«وَ إنَّما أَمَرَ اللهُ عزّ وجلّ بطاعةِ الرَّسولِ لِأنَّهُ معصومٌ مطهَّرٌ لا يأمُرُ بِمَعصيتِهِ»
و خدا امر کرد به اینکه باید از پیغمبر اطاعت کنیم، زیرا هیچ‌وقت پیغمبر امر به معصیت نمی‌کند، چون پیغمبر به مقام عصمت و طهارت رسیده است.

---

[1] سوره نساء (4) آیه 59.

پس به خاطر اینکه رسول خدا به مقام عصمت و طهارت رسیده است، ولایت رسول خدا ولایت مطلقه است و بر اساس این ولایت مطلقه، اطاعت از او هم اطاعت مطلق است؛ بنابراین خدا اطاعت از پیغمبر را در کنار اطاعت از خودش می‌آورد:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾.

بعد حضرت می‌فرماید:

[1] «و إِنَّما أَمَرَ بِطاعَةِ أُولِی الأمرِ لأنَّهُمْ مَعصومُونَ مُطَهَّرُونَ لا يأمُرُونَ بِمَعصيَتِهِ»

و خدا گفته است که باید از اولی‌الأمر اطاعت کنید، چون ولایت اولی‌الأمر ولایت مطلقه است، چون آنها معصوم و مطهّر هستند.

پس این می‌شود دلیل منطقی و عقلانی، و چه دلیلی بهتر از دلیل عقلانی؟! بنابراین کسی که معصوم نیست و کسی که مطهّر نیست و مثل بقیّه است: «**لا طاعة لمخلوقٍ فى معصية الخالق.**» دینی هرجا که موافق با رضای الهی و حکم شرعی بود، انسان می‌تواند اطاعت کند و هرجا که مخالف بود حرام است و موجب عقاب است.

بنابراین این مسئله می‌شود یک مسئلهٔ عقلانی؛ پس دیگر کسی نمی‌تواند در این قضیّه شک کند؛ پس اگر انسان حتی به کسی که خیلی اعتقاد دارد،

---

[1] الخصال، ج 1، ص 139، به نقل از کتاب سلیم، ج 2، ص 884.

بگوید که اگر با این‌چنین مطلبی برخورد کردی، قضیه این‌طور است؛ او دیگر نمی‌تواند ایراد بگیرد.[1]

إن‌شاءالله اگر خداوند توفیق بدهد بنده این مطلب را به‌نحو مستوفا در بحث ارتداد در اسلام می‌آورم و کیفیت مسائل مختلف و انواعی را که در اینجا وجود دارد، در آنجا عرض می‌کنم.[2]

اصلاً مسئلهٔ اطاعت مراتب دارد، درست مثل مسئلهٔ دو دو تا چهار تا و همین مسائل ظاهری. بنابراین این قضیه با قضیهٔ تقلید کورکورانه در دو نقطهٔ مقابل هم است: تقلید می‌گوید هرچه گفته شد باید بپذیرید و چون و چرا نکنید؛ عقلانیّت می‌گوید باید بر طبق آنچه یقین دارید عمل کنید. پس این دو در مقابل هم قرار می‌گیرند و در اینجا انسان وظیفهٔ خود را تشخیص می‌دهد.

---

[1] جهت اطلاع پیرامون عدم امکان تخلّف احکام از مقتضای خلقت و تکوین و عدم تغیّر فطرت انسان و عدم منافات ارسال رسل الهی با ملاکات فطری بشری، رجوع شود به رساله طهارت انسان، ص 21 ـ 33.

[2] حضرت آیةالله حاج سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ در حوزهٔ علمیّهٔ قم سلسله مباحثی پیرامون ارتداد در اسلام داشتند؛ جهت اطلاع بیشتر، رجوع شود به نرم افزار آوای ملکوت، بخش دروس، فقه، ارتداد در اسلام. انشاءالله این مباحث ارزشمند به زودی به زیور طبع آراسته می‌گردد. (محقّق)

حرکت مردم به سمت عقلانیت و فطرت،

مقدمه و زمینهٔ ظهور حضرت

امروزه این قضیّه به‌طور کلی در دنیا مشاهده می‌شود و آثارش هم پیدا است و طلیعهٔ آن هم بحمدالله ظاهر شده است که مردم کم‌کم دارند به‌سمت عقلانیّت حرکت می‌کنند. در همهٔ دنیا مردم نسبت به استعدادهای خودشان و آنچه در وجود خودشان به نحو خفا و کمون قرار داده شده بود و زمینهٔ برای بروز و ظهورش وجود نداشت کم‌کم دارند واکنش نشان می‌دهند. در همهٔ دنیا بشریّت از مرتبهٔ تقلید کم کم دارد خارج می‌شود و دارد خودش را به مرتبهٔ عقلانیّت می‌رساند. لزاما ما می‌بینیم که در دنیا اعتراض ها و انتقادها نسبت به کارها شروع می‌شود و «حالا ایشان این کار را کرده است» دیگر جای ندارد، و «آن شخص آن کار را کرده است» دیگر خریداری ندارد و احساس می‌شود که طلیعهٔ این جنبهٔ عقلانیّت و رجوع به فطرت دارد ظاهر می‌شود.

این انقلاب فکری و انقلاب عقلی و انقلاب اعتقادی اگر در دنیا به همین کیفیت جلو برود، آن وعده‌ای را که اولیای الهی داده‌اند که إن‌شاءالله زمینه

ای فراهم خواهد شد که مقدمۀ برای ظهور حضرت است، انسان مشاهده می‌کند؛ چون برای ظهور حضرت باید افراد آمادگی آن رشد عقلی را داشته باشند، وإلاّ اگر این آمادگی را داشته باشند حضرت نمی‌توانند برای آنها کاری کنند: گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه چیست؟!

بنابراین باید آن آمادگی را داشته باشیم و خودمان را از تقلید کورکورانۀ اوراد گذشتۀ سنین و مئات در بیاوریم تا اینکه بتوانیم شمّه‌ای از رائحۀ آن وادی را با مشام جانمان استشمام کنیم. باید خودمان را از این حصر بیرون بیاوریم و نجات بدهیم تا ببینیم چه خبر است و چه فضایی وجود دارد! اما اگرنه، بخواهیم دائماً سرپوش بگذاریم و مدام خودمان را گول بزنیم و این دنیا مدام بخواهد ما را بفریبد و ظواهر و مسند و کرسی و... دائماً بخواهد ما را از رسیدن به آن حقیقت بازبدارد و ما را در آن زندان بیشتر گرفتار بکند، راه به جایی نخواهیم برد.

وظیفۀ انسان در عصر غیبت

لذا امام صادق علیه السّلام دربارۀ این اوضاع و

حوادث فتن آخرالزّمان می‌فرماید:

«المتمسِّکُ فیها بِدینِهِ کالخارِطِ لِلقَتادِ!»[1]

نگه داشتن دین در همچنین وضعی مانند کسی است که می‌خواهد خارهای ترکه‌ای را که پر از خار است، از این ترکه جدا کند، آنهم می‌خواهد دستش را از بالا به پایین بیاورد تا این خارها را جدا کند!

عبارت حضرت عجیب است! امام علیه السّلام می‌فرماید: «مثل کسی می‌ماند که می‌خواهد دستش را نه از پایین به بالا، بلکه از بالا به پایین بیاورد تا این خارها را جدا کند!» دیگر چه بر سر دستش می‌آید! و چه بلایی سرش می‌آید! اینطوری دین در این موقعیّت حفظ می‌شود و انسان باید اینطور دینش را نگه دارد.

شبهات و مشکلاتی که پیدا می‌شود و فراز و نشیب‌هایی که به‌وجود می‌آید و مسائل مختلفی که انسان مشاهده می‌کند، هر کدام از اینها کفایت می‌کند که انسان را از آن راهی که دارد باز بدارد. این شبهات، شبهات اعتقادی و دینی است و شبهاتی است که فیل را به زمین می‌زند! آنوقت در اینجا امام علیه السّلام می‌فرماید:

«ولْیَتَمَسَّکْ بِدینِهِ»؛ در همچنین وضعیّتی انسان باید به دینش و به آن بانی تمسّک کند!

این فرمایش حضرت واقعاً خیلی عجیب است!

---

[1] الکافی، ج 1، ص 335 و 2.

من تا وقتی برای خودم تجربه‌هایی پیدا نشد، این کلام امام باقر علیه السّلام را خوب نفهمیده بودم که چطور حضرت در اینجا می‌فرماید: «انسان باید به دینش تمسک کند تا اینکه این شبهات نتواند او را منحرف کند.» دین همان مبانی و اعتقاداتی است که انسان نسبت به آنها یقین دارد.

امروز انسان باید این مبانی را به کار بندد و این اعتقادات را محقق کند، وإلّا باد او را می‌برد! انسان باید براساس این اعتقاداتی که با ضمیرش عجین شده و با فطرت و با عقلش هم‌خوانی دارد، جلو بیاید؛ یعنی تندروی نکند، اختلاف‌افکنی نکند، تشتّت ایجاد نکند، امر بیهوده اجرا نکند و اعتقادات را تخریب نکند.

انسان باید نسبت به تکلیف خودش و آنچه وظیفۀ خودش است، اگر قرار است بایستد، بایستد، و اگر قرار است جلو برود، جلو برود، و اگر قرار است حرف بزند، حرف بزند، و اگر قرار است حرف نزد، ساکت باشد و کاری نداشته باشد و کناری باشد و حرفی نزند تا ببیند که تکلیف او و اعتقاد او و یقین

او به او چه می‌گوید، و آنچه از بزرگان به او ارائه داده شده است، در اینجا به‌کار ببندد؛ نه اینکه بگوید که مرحوم آقایی بودند که پانزده سال پیش فوت کردند و تمام شد و رفت! نه‌خیر، بزرگان زنده هستند و تمام آنچه را که گفته‌اند، برای امروز من و شما است؛ منتها ما چشممان را می‌بندیم، آن‌وقت خدا هم یک متکّا روی گوش ما می‌گذارد و می‌گوید: حالا که چشمت را بستی پس بگذار خوب ببندم! لذا خدای ناکرده انسان همینطور می‌رود، می‌رود، تا اینکه یک‌دفعه می‌بیند که عجب، سر از کجا در آورده و تا کجا رفته و چه مطالب و چه عقایدی را پذیرفته است و چه کارهایی را دارد انجام می‌دهد و آب به آسیاب چه کسی می‌ریزد!

بدانید که روزی می‌آید که از آن مطالبی که خدا در اختیار ما گذاشته است از ما سؤال خواهد کرد! می‌گویند که چرا چشمت را بستی؟! چرا به آنچه می‌دانستی ترتیب اثر ندادی؟!

إن‌شاءالله امیدواریم که خداوند این عید سعید را بر ما مبارک گرداند! مبارک به این معنا است که به ما فهم و درک بدهد و اگر تا الآن توجّه نداشتیم، از

امروز به بعد خدا به ما توجه بدهد. اگر سال دیگر حضرت ظهور کرد، من از الآن تا سال دیگر چه کار کنم؟! با همین رفتار و کردارم باشم؟! حالا که ظهور حضرت مشخّص نیست، اگر من از این دنیا بروم و ظهور حضرت را درک نکنم، آیا با جهالت از دنیا بروم بدون اینکه امام خودم را بشناسم و نسبتم به او معرفت پیدا کنم و با شناخت امام به مرتبهٔ کمال برسم؟! شما خیال می‌کنید که اولیای خدایی که از دنیا رفته‌اند الآن با امام زمان نیستند؟! الآن اولیای خدا در عالَم آخرت بیش از افرادی که در زمان ظهور حضرت از آن حضرت بهره‌مند می‌شوند، از امام زمان بهره‌مند می‌شوند.

ما خیال می‌کنیم امام زمان فقط برای ما و در همین کرهٔ زمین است و فعلاً هم به جایی رفته است و آنجا زندگی می‌کند و بعد هم ظهور خواهد کرد. نه خیر، ولایت امام زمان علیه السّلام بر تمام عالَم وجود است و افرادی هم که از این دنیا رفته‌اند الآن بر سر سفرهٔ امام زمان نشسته‌اند. آن اولیای خدایی که الآن آن طرف هستند، بر سر سفرهٔ امام زمانی

هستند که در این دنیا است و در همین دنیا دارد زندگی می‌کند. این معنا، معنای ولایت است. از خدا می‌خواهیم که ما این معنا را بفهمیم و این حقیقت را درک بکنیم تا ان‌شاءالله در این صورت این میلاد برای ما مبارک خواهد بود.

ضرورت پاسخگو بودن اهل‌علم فقط به حضرت امام زمان

به مناسبت این میلاد، امروز روز عمامه‌گذاری بعضی از اخوان دینی و اخلاّء روحانی ما و برادران و دوستان و رفقای طریق و اعزّه و احبه است که در زیّ طلبگی و اشتغال به علوم اهل‌بیت علیهم السّلام سال‌هایی را گذرانده‌اند و به مراتبی رسیده‌اند و بحمدالله بسیار خوش‌فهم، خوش‌استعداد، فهیم و مستعدّ برای مدارج و کمالات بالاتر هستند؛ همان کمالاتی که خداوند متعال برای اهل‌علم و کسانی که به‌دنبال مکتب امام صادق علیه السّلام هستند، مقرّر فرموده است و به قول مرحوم والد: «در مخیّلهٔ کسی نمی‌گنجد!» این کمالات به‌واسطهٔ متابعت از سنّت و سیرهٔ معصومین علیهم السّلام و ادراک موقعیّت خود در قبال این مکتب است، یعنی مکتب حرّیّت،

مکتب آزادگی، مکتب سرفرازی، مکتب صداقت، مکتب فطرت، مکتب ایمان، مکتب اتقان، مکتب پاسخگویی به ولیّ زمان، حضرت امام زمان.

ما باید ببینیم به چه کسی باید پاسخگو باشیم؟! در این دنیا به زید و عمرو پاسخگو باشیم یا باید به امام زمان پاسخگو باشیم؟! ما در درسهای ایمان و در قال الصّادق و قال الباقر که میخوانیم باید این را بفهمیم. ما در مطالبی که بدست میآوریم و فقط باید این را مورد توجّه قرار بدهیم که به چه کسی باید پاسخگو باشیم و مخاطب ما چه شخصی است و ما در قبال چه شخصی قرار داریم. آیا ما در قبال اجتماع هستیم؟! اجتماعی یک روز میآید و یک روز میرود! در قبال افراد هستیم؟! آن افراد که هشتشان گرو هشتاد و هشت خودشان است! پس در قبال چه کسی باید پاسخگو باشیم؟

ما فقط باید خودمان را در قبال امام زمان مسئول بدانیم ﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾[1]، «و از هیچ چیزی هم نباید باک داشته باشیم» چون منجی

---

[1] سوره مائده (5) آیه 54.

حقیقی و مهیمن و مسیطر بر تمام مقدّرات و ولیّ مطلق، وجود مبارک حضرت امام زمان علیه السّلام است.

آثار و برکات تلبّس به لباس روحانیت

امروز ایشان به این لباس ملبّس می‌شوند که لباس ملائکه است، و به این تاج متوّج می‌شوند که «العَمائِمُ تیجانُ الملائکة»[1] "عِمامه تاج ملائکه است." یعنی ملائکه در صورت مثالی خود عِمامه دارند. ملائکه در عالم معنا و صورت روحانی و عقلانی خود، لباس ندارد و در آنجا اصلاً لباس معنا ندارد، چون تقیّد وجود، موجب تلبّس به لباس نمی‌شود؛ ولکن از نقطه‌نظر نزول به مراتب مثال و ملکوت، آنها دارای عِمامه هستند.

اصلاً مشخّص است که وقتی انسان ملبّس به عِمامه و به این لباس می‌شود در خودش تغییری احساس می‌کند و می‌بیند که یک طور دیگر و یک قسم دیگر شد و با دیروزش فرق کرد، با اینکه او

---

[1] روضة المتّقین، ج 7، ص 636؛ الکافی، ج 6، ص 461، با قدری اختلاف.

هنوز هیچکاری نکرده است! این عجیب است که ملکوت این ظاهر چطور در انسان تأثیر میگذارد!

شما فرض کنید که در حسینیّه نشستهاید؛ چه حالی دارید؟ حالا بروید و در یک مکان معصیت بنشینید؛ حالتان عوض میشود. سنگ و آجر این دو جا یکی است و تفاوتی ندارد؛ اما ملکوت این فضا باعث میشود که در مثال و ملکوت شما تأثیر بگذارد و حالتان عوض شود. شما که میخواهید نماز بخوانید عبا بیندازید و عمامه بر سر بگذارید. مرحوم آقا میگفتند که عمامهٔ سفید یا زرد بگذارید یا آنهایی که سید هستند عمامهٔ سبز بگذارند. البتّه برای سیدها هم عمامهٔ سفید و زرد اشکال ندارد و حتی زرد مستحب هم هست.[1] حالا با عِمامه و عبا و لباس سفید یک نماز بخوانید، بعد همهٔ لباسهایتان را دربیاورید و با یک پیراهن و شلوار نماز بخوانید؛ تفاوتشان در حضور قلب را احساس میکنید. اینبه خاطر همین لباس است که تأثیر میگذارد. عطر هم

---

[1] رجوع شود به مکارم الأخلاق، ص 104؛ دعائم الإسلام، ج 2، ص 154.

در انسان تأثیر می‌گذارد، چون بوی خوش، ملائکه را جلب می‌کند.

هر وقت احساس کردید که دارای انبساط و روحانیت هستید بدانید ملائکه در آنجا حضور دارند. وجود روحانیّت مساوی با وجود و حضور ملائکه است، بلکه معلول آن است. اما هرجا دیدید که در آنجا کدورت دارید و فضا کدورت دارد و ظلمانی است و یا هیئتی پیدا کردید که در آن هیئت حالتان خوش نیست، بدانید که ملائکه از آنجا رفته اند و به جایشان شیاطین آمده‌اند! انسان این تفاوت را احساس می‌کند.

انسان اگر روی زمین بنشیند و با رفیقش صحبت کند، یک‌طور حرف می‌زند؛ اما اگر روی مبل بنشیند یا پشت میزهای آنچنانی بنشیند و جلویش هم یک میز و صندلی باشد، آنوقت با کسی حرف بزند، در صحبت کردنش تفاوت دارد. یک ضبط بگذارید و دو حالت را ضبط کنید، آنوقت می‌فهمید که چه می خواهم عرض کنم. اینها به‌خاطر این است که با تغییر و تبدّلات ظاهری اشیاء، عوامل مؤثّره در ملکوت آن اشیاء هم تغییر پیدا می‌کند. عالم تقسیم شده است

بین ملائکه و بین شیاطین، بین ظلمت و بین نور، بین حیات و بین مردن و مردگی، بین انبساط و بین قبض؛ بنابراین اگر آن نیاید این نیرو نمی‌رود، و اگر این نیاید آن نیرو نمی‌رود، و هر دو با هم نمی‌توانند در یک جا جمع بشوند و در یک جا بیایند.[1]

بنابراین حالا که انسان می‌بیند این طور است، پس چه بهتر است که خودش را در این بستر قرار بدهد و ملبّس به این لباسی بشود که لباس انبیا و لباس ملائکه است و لباسی است که خودش فی‌حدّ نفسه ارزش دارد و جلوی خیلی از خطاها و لغزش‌های انسان را می‌گیرد.

إن‌شاءالله که این لباس و اشتغال به علوم اهل بیت، همراه با توجّه به باطن و تربیت و تزکیهٔ نفس و متابعت از بزرگان و عرفای بالله و متابعت از سیره و سنّت اولیای الهی باشد و این مهم است. آن‌وقت ببینید که چه خواهد شد! کار به جایی خواهد رسید که در روایت است که رسول خدا فرمودند:

«کسی که طالب علم است تمام انبیاء در علم او را دعا می‌کنند، **حتّی الحیتان فی**

---

[1] جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معادشناسی، ج 3، ص 134.

البحر»؛ حتی ماهی‌های در دریا هم او را دعا می‌کنند![1]

این حرفها شوخی و هزل و عبث نیست! آنهایی که چشمشان باز شده است دیده‌اند که ماهی‌ها دارند طالب علم را دعا می‌کنند! دیده‌اند که درختان دارند افرادی را که زیرشان نشسته‌اند و مباحث اهلبیت را بحث می‌کنند، دعا می‌کنند. اینها را با چشمشان دیده‌اند و با قلبشان مشاهده کرده‌اند. علی‌کلّ‌حال، آنچه به ما گفته‌اند، حق است و درست است و ما باید دنبال همانها باشیم.

اللّهمّ صلّ علی محمد و آل محمد

---

[1] بصائر الدرجات، ج 1، ص 4.